

طلوع و غروب شاهانه در شاهنامه

محسن ابراهیمی^۱

شاهنامه اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹ - ۴۱۱ ق) نه تنها از لحاظ گزارش حوادث تاریخی، آداب و رسوم و آیین‌ها بهترین منبع و بزرگ‌ترین گنجینه برای پژوهش‌های مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، و فرهنگ‌شناسی مردم باستان است، بلکه از دیدگاه هنری نیز قابل ستایش است. به گفته‌ی برخی «مقام شعری و هنری شاهنامه به قدری بلند است که حتی اگر از جامه‌ی زبان فارسی نیز عاری شود، یعنی به زبانی از زبان‌های دیگر عالم چنان‌که باید و شاید آن را ترجمه کنند، باز کتابی بزرگ و دارای مقام هنری بلند خواهد بود».^۲

اما در این که سهم فردوسی از شاهنامه چه میزان بوده و چه میزانی از متون مکتوب گذشته یا از روایت‌های شفاهی پیش از فردوسی به او رسیده است، جای اختلاف است.^۳ برخی پژوهندگان تنها به این خاطر که معتقدند شاهنامه برگردانی از متون مکتوب و روایت‌های شفاهی پیش از فردوسی است، او را ناظم شاهنامه دانسته و هنر داستانی‌پردازی او

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی

۲. مینوی، مجتبی، فردوسی و شعر او، تهران، کتابخانه‌ی دهخدا، ۱۳۵۴ ش، ص ۱۴.

۳. برای بررسی این اختلاف‌نظرها می‌توانید رجوع کنید به:

حمیدیان، سعید، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲ ش، صص ۱۱۲-۱۲۴؛ مینوی، همان، صص ۷۶ به بعد.

را نادیده انگاشته‌اند و چنان‌که بایسته و شایسته است پژوهشی در این خصوص انجام نداده‌اند. اما گروه دیگر، که عده آن‌ها کم نیست، با نگرش منصفانه، بر این باورند که هرچند شاهنامه برگردانی از متون گذشته و روایات شفاهی است، اما فردوسی فقط از این منابع «ساختار کلی هر داستان را گرفته و با نبوغ شگرف خود آن را پرورانده و به عالی‌ترین صورت درآورده است».^۱

اختلاف نظرهای یاد شده بیشتر به بن‌مایه داستان‌ها مربوط می‌شود و هر دو گروه در این که فردوسی به خود این اجازه را می‌داده است تا در صحنه آرایبی و داستانپردازی قریحه شاعری خود را به کارگیرد، همدستان‌اند و اذعان دارند که او در توصیف صحنه‌های نبرد و یا آفریدن تصاویر مربوط به شب و روز، زمستان و تابستان، طلوع و غروب، و غیره، هنرنمایی کرده است. در واقع «او به مطالعات و اطلاعات خود تنها هنر شاعری را افزوده و آن‌ها را شاخ و برگ داده است».^۲

در خصوص شناساندن هنر داستانپردازی فردوسی در بازآفرینی شاهنامه، کوشش‌هایی انجام گرفته که در نوع خود قابل ستایش‌اند. اما این که جستارهایی از شاهنامه، به صورت جداگانه تحلیل شده باشد، بسیار نادر است. در برخی آثار مربوط به شاهنامه می‌توان رگه‌هایی از هر مبحث را به صورت کلی مشاهده کرد.

یکی از هنرهای فردوسی در بازآفرینی شاهنامه، تصویرآفرینی اوست و در این میان بسامد توصیف طلوع و غروب از دیگر وصف‌ها چشمگیرتر است، که در این مقاله، در حد مجال، به نقد و تحلیل آن خواهیم پرداخت.

«طلوع و غروب» دروازه‌ای به دنیای باستان

داستان‌ها به طور کلی - چه به صورت نظم و چه به صورت نثر - نیازمند دستاویزی برای آغاز هستند. در نثر فارسی، آغازینه‌ها به صورت‌های مختلفی بیان شده‌اند که شایع‌ترین آن «یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود» است که با وجود سادگی، کمک شایانی به داستانپرداز در گشایش داستان می‌کند.

در متن داستان - مخصوصاً داستان‌های بلند مثل شاهنامه - حوادث مختلف و

۱. ریاحی، محمد امین، فردوسی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰ ش، ص ۲۷۸.

۲. ماسه، هانری، فردوسی و حماسه ملی، ترجمه مهدی روشن‌ضمیر، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۷۵ ش، ص ۲۳۵.

پیشامدهای گوناگونی هستند که هر کدام از آن حوادث، نقطه آغاز، اوج و فرود خاص خود را دارند و در این جاست که داستانپرداز، متناسب با موضوع پیش با آغازینه‌هایی مانند بهار، طلوع خورشید، و امثال آن‌ها، دریچه‌ای را برای ورود به داستان باز می‌کند که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این آغازینه‌ها به طور کلی به عنوان پل ارتباطی، شنونده و خواننده را از دنیای حقیقی به دنیای داستان سوق می‌دهند؛ و به تحقیق گفته‌اند: «وصف شب و روز، طلوع و غروب، بهار و پاییز، زمستان و تابستان از جمله وصف‌های شایع شاهنامه است که در پاره‌ای موارد، در مقدمات داستان‌ها به گونه‌ای نمادین صورت می‌گیرد. اما در متن داستان‌ها بیشتر در سرآغاز وقوع حوادث پیش می‌آید و معمولاً توصیفی کلی و مینیاتوری است»^۱ و در بین این وصف‌های آغازین، طلوع و غروب، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. هرگاه فردوسی می‌خواهد داستانی را آغاز کند یا از توصیف حادثه‌ای به حادثه‌ای دیگر بپردازد، بیشتر از وصف طلوع خورشید بهره می‌جوید. برای مثال در جایی به تناسب بانگ خروس با آغاز روز آورده است:

به شبگیر هنگام بانگ خروس برآمد خروشیدن بوق و کوس
(۲۵، ۲۰۸)

و در جایی با استفاده از صنعت «تشخیص» گفته است:

چو آن جامه سوده بفکند شب سپیده بخندید و بگشاد لب
(۱۰۷۷، ۲۰۷، ۱)

و باز در جایی دیگر:

چو خورشید سر برزد از کوهسار سپهد به رفتن برآراست کار
(۱۸۲، ۳۶۴، ۶)

آوردن کلماتی مانند «هنگام» یا «چو» در ابیات بالا به صورت قیدی برای یادآوری و تأکید بر زمان وقوع حوادث است و بهترین آغازینه از نظر شنونده یا خواننده داستان، مشخص

۱. سزایی، قدمعلی، از رنگ گل تاریخ خار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش، ص ۲۶۲.

۲. منبع مورد استفاده: شاهنامه، چاپ مسکو، ۱۹۶۶ م. اعداد داخل پرانتز در زیر ابیات به ترتیب از چپ به راست، مربوط به جلد، صفحه و بیت است.

کردن زمان وقوع حوادث است. در حقیقت، درک زمان برای شنونده و خواننده براحتی میسر می‌شود.

برخی مواقع فردوسی از غروب نیز برای گشایش اتفاق‌هایی که در شب پیش خواهند آمد، استفاده برده است که تعداد آن‌ها در مقایسه با طلوع ناچیز است؛ مانند

چو خورشید تابان نهران کرد روی همی رفت خون در پس پشت اوی
(۳۴۹، ۱۸۷، ۶)

چو خورشید تابنده بنمود پشت هوا شد سیاه و زمین شد درشت
(۱۲۰۲، ۷۸، ۳)

با دقتی بیشتر در آغازینه‌های شاهنامه متوجه می‌شویم که در اکثر موارد، آغازینه‌ها خصوصاً در طلوع و غروب با نوعی پیش‌آگاهی یا به قول بدیع‌نویسان «براعت استهلال» همراه است و به صورت پوشیده، به حوادثی که در دنبال خواهد آمد اشاره می‌کند و ذهن مخاطب را برای پذیرش حوادثی که در داستان روی خواهند داد، آماده می‌کند. این‌گونه تصویرها به صورت شبه‌بهی هستند که پیش از شبه‌خود (هسته اصلی داستان) می‌آیند و در واقع تشبیه پوشیده‌ای را بین طلوع یا غروب و حوادث داستان می‌سازند. برای نمونه در داستان رستم و سهراب، هنگامی که رزم میان این دو پهلوان نزدیک است، به تناسب لشکرکشی و جنگ می‌گوید:

چو خورشید گشت از جهان ناپدید شب تیره بسر دشت لشکر کشید
(۴۷۸، ۲۰۸، ۲)

و هنگامی که دو پهلوان این داستان آماده کارزار می‌شوند، به تناسب میدان جنگ با کمند انداختن، می‌آورد:

چو افکند خور سوی بالا کمند زبانه برآمد ز چرخ بلند
(۵۲۷، ۲۱۱، ۲)

به طوری که می‌توان دید، در مصرع دوم نیز به تناسب حادثه‌ای که در داستان سهراب دچار آن می‌شود، به صورت پیش‌آگاهی تأثیر آن را در چرخ نیز مطرح کرده است. در داستان

رستم و اسفندیار نیز، به تناسب کارزاری که پیش روی این دو پهلوان است، خورشید جنگ آوری است که سنان درخشان خود را برکشیده است:

چو بگذشت شب گرد کرده عنان برآورد خورشید رخشان سنان
(۵۹، ۲۲۱، ۶)

«طلوع و غروب» و تأثیر معلومات نجومی

علم نجوم یکی از شاخه‌های مهم علوم قدیم است که فردوسی از آن آگاهی داشته و در بازآفرینی شاهنامه از آن بهره جسته است. «شاعر بلند پایه ما آگاهی وسیعی از ستاره‌شناسی داشته و نام فارسی بسیاری از برج‌ها و ستارگان را به کار گرفته است و بسادگی می‌تواند علاوه بر این که از نام ستارگان و ماه و خورشید تصاویری بس دلنشین بسازد، حتی اصطلاحات نجومی و وضع ستاره‌ای را در منطقه البروج به خدمت تصاویر خود بگیرد.»^۱ برای نمونه قرار گرفتن خورشید را در برج حمل با صحنه‌ای زیبا از تاجگذاری پادشاهان، چنین بیان کرده است:

چو خورشید بر چرخ بنمود چهر بیاراست روی زمین را به مهر
به برج حمل تاج بر سر نهاد از او خساور و باختر گشت شاد
(۵۶-۶، ۱۶۶، ۶)

و قرار گرفتن ماه در این برج:

جهان گشت چون روی زنگی سیاه ز برج حمل تاج بنمود ماه
(۱۴۶، ۱۷۴، ۶)

و یا قرار گرفتن خورشید در برج کمان (قوس):

شب آمد یکی پرده آبنوس بپوشید بر چهره سندروس
چو خورشید از آن کوشش آگاه شد ز برج کمان بر سرگاه شد
(۷۱۱-۷۱۲، ۵۳، ۶)

فردوسی موقعیت خورشید و ماه را در اکثر بروج به تصویر کشیده است. اما گاهی با استفاده از صنعت پیش آگاهی (براعت استهلال) قرار گرفتن ماه و خورشید در منازل مختلف را با موضوع داستان پیوند داده که بر زیبایی این تصاویر افزوده است. برای نمونه در آغاز داستان کیومرث - اولین پادشاه ایرانی - خورشید را برای طلوع در برج حمل - اولین برج گردون - قرار داده است:

چو آمد به برج حمل آفتاب
جهان گشت با فرّ و آیین و آب
بتابید از آن سان ز برج بره
که گیتی جوان گشت از آن یکسره

(۷-۸، ۲۸، ۱)

«طلوع و غروب» و مباحث تکرار، ایجاز و اطناب^۱

همان گونه که گفته آمد، وصف طلوع و غروب یکی از شایع ترین وصف های شاهنامه است که بسامد بالای آن سبب به وجود آمدن تصاویری تکراری شده است.

چو خورشید برزد سر از تیره راغ
زمین شد به کردار روشن چراغ

(۲۰۸، ۳۶۶، ۶)

چو خورشید برزد سر از کوه و راغ
زمین شد به کردار زرین چراغ

(۱۴۸، ۳۸۹، ۶)

چو خورشید تیغ از میان برکشید
شب تیره گشت از جهان ناپدید

(۵۹، ۱۲، ۴)

چو خورشید تیغ از میان برکشید
سپاه شب تیره شد ناپدید

(۴۸، ۱۳۹، ۶)

در جلد چهارم شاهنامه نه جلدی چاپ مسکو، حدود شصت بیت به وصف طلوع و غروب اختصاص یافته است که با توجه به این حجم کثیر، تکرار تصاویر در شاهنامه چندان چشمگیر نیست.

۱. برای تفصیل در ایجاز و اطناب های فردوسی، رجوع کنید به: حمیدیان، سعید؛ همان، بخش «ایجاز و اطناب در توصیف»، ص ۴۱۱.

طلوع و غروب در شاهنامه از نظر توصیفی یا غیرتوصیفی بودن، نمود دوگانه‌ای دارد. گاهی این پدیده‌ها منبعی مناسب برای آفریدن تصاویری زیبا بوده‌اند؛ مانند

شب آمد یکی ابر شد با سپاه
چو دریای قار است گفתי جهان
یکی خیمه زد بر سر از دود و قیر
چو بگذشت شب روز نزدیک شد
جهان کرد چون روی زنگی سیاه
همه روشنائیش گشته نهران
سیه شد جهان چشم‌ها خیره‌خیر
جهانجوی را چشم تاریک شد
(۲۰۰-۱۹۷، ۸، ۲)

چو پیراهن شب بدرید ماه
طلایه پراکند بر گرد دشت
پدید آمد آن خنجر تابناک
نهاد از بر چرخ پیروزه گاه
چو زنگی درنگی شب اندر گذشت
به کردار یاقوت شد روی خاک
(۷۶۶-۷۶۴، ۲۵۸، ۴)

این دریای تصویرآفرینی (طلوع و غروب) که گاهی تفصیل آن به چند بیت هم می‌کشد، در بسیاری از جاهای شاهنامه چنان مورد بی‌مهری و بی‌توجهی قرار گرفته که بدون وصف و تفصیل، در نهایت ایجاز، حتی با یک کلمه بیان شده است؛ مانند

چو شد روز رستم بپوشید گبر
نگهبان تن کرد بر گبر، بگر
(۹۹۳، ۲۷۸، ۶)

چو شب تیره شد تور با صد هزار
بیامد کمر بسته کارزار
(۷۴۲، ۱۲۳، ۱)

با دقت در جایگاه این وصف‌ها در شاهنامه، پی‌می‌بریم که وصف‌های طولانی در جایگاهی از داستان قرار گرفته‌اند که هنوز نقطه آغازین است و به گونه‌ای هنرمندانه، فردوسی می‌خواهد که با توصیف‌های شاعرانه ذهن مخاطب را از دنیای بیرونی به دنیای داستانی سوق دهد. «او برخلاف هم‌روزگاراناش - که تصویر را به خاطر تصویر در شعر می‌آورده‌اند - می‌کوشد که تصویر را وسیله‌ای قرار دهد برای القای حالت‌ها و نمایش لحظه‌ها و جوانب گوناگون طبیعت و زندگی، آن‌گونه که در متن واقع جریان دارد.»^۱

۱. شفیع کدکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۲ ش، ص ۴۴۰.

ولی جاهایی که طلوع و غروب بدون طول و تفصیل بیان شده، آن جاست که فردوسی وارد بیان هسته اصلی داستان شده، و از آن جا که «باید طرح کلی (یا محور عمودی) بر مفردات و اجزای جمله مسلط باشد»^۱ جایز نمی دانسته که با توصیف های جانبی و بی مورد، ذهن مخاطب را از موضوع اصلی منحرف کند. فردوسی وقتی در حال بیان واقعه است و میل به توصیف ندارد، طلوع و غروب را - به طوری که گفته آمد - در نهایت ایجاز، حتی با یک کلمه بیان می کند. اما در انتخاب آن یک کلمه چنان دقت و وسواس به کار می برد که به همراهی و هماهنگی آن با عناصر اصلی داستان نیز توجه دارد. برای نمونه در بیت زیر:

چو یک هفته بگذشت هشتم پگاه فرستاده آمد به نزدیک شاه
(۱۲۳، ۱۳۴، ۲)

کلمه «شاه» جزو عناصر اصلی داستان است و قرار گرفتن آن در بیت الزامی است، اما طلوع از عناصر جنبی داستان است و می تواند با کلمات و ترکیب های مختلفی بیان شود، که در بیت فوق به خاطر ایجاد هماهنگی با کلمه «پگاه» آمده و با کلمه «شاه» هم قافیه شده است. این اوج هنر یک داستان پرداز است که موقعیت توصیف ها را در داستان خویش بشناسد و همه عناصر جنبی را در خدمت و اختیار هسته اصلی داستان درآورد.

«طلوع و غروب» در توصیف حماسی^۲

تصویرهایی که فردوسی از طلوع و غروب می آفریند، کمابیش رنگ و بوی حماسی دارند و در اکثر آن ها برای وصف طلوع یا غروب از جنگ افزارها و اسباب و لوازم مرتبط با صحنه های نبرد استفاده شده است؛ مانند

چو خورشید برزد ز گردون درفش دم شب شد از خنجر او بسفش
(۱۰۵۳، ۷۵، ۴)

چو خورشید از چرخ گردنده سر برآورد بر سان زرین سپر
(۱۵۱۳، ۹۹، ۳)

۱. همو، «مقدمه ای کوتاه بر مباحث طویل بلاغت»، خرد و کوشش، دفتر دوم، پاییز ۱۳۵۳ ش، ص ۵۳.
۲. برای توصیف های حماسی فردوسی، رجوع کنید به: حمیدیان، همان، ص ۴۱۷.

اما نکته قابل توجه در این گونه تصویرها، نحوه کاربرد افعال آنهاست. در اکثر مواردی که فردوسی توصیفی حماسی از طلوع و غروب می‌آفریند - غیر از به کار بردن اصطلاحات و لغات حماسی - از افعال حماسی بهره می‌گیرد.^۱ برای نمونه با بهره‌گیری از ترکیب فعلی «خنجر کشیدن» چنین آورده است:

چو خورشید خنجر کشید از نیام پدید آمد آن مطرف زردفام
(۷۸۲، ۵۶، ۹)

و با توجه به فعل «چنگ زدن و دریدن»:

چو خورشید برزد ز خرچنگ چنگ بدید پیراهن مشک‌رنگ
(۷۳۲، ۲۶۴، ۴)

و با بهره‌گیری از فعل «ستم کردن»:

چو خورشید با رنگ دیبای زرد ستم کرد بر توده‌لازورد
(۸۵۷، ۲۶۴، ۴)

«طلوع و غروب» در توصیف غنایی

غیر از توصیف‌های حماسی، که در سرتاسر شاهنامه مشهودند و نمونه‌هایی از آن در این مقاله ذکر شد، فردوسی در برخی مواقع از وصف‌های بزمی نیز، به تناسب موضوعات فرعی که در داستان پیش می‌آید، برای توصیف طلوع و غروب بهره می‌گیرد؛ مانند

به شادی درآمد شب دیرباز چو خورشید رخشنده بگشاد راز
(۸۹۰، ۱۹۳، ۱)

چو خورشید تابنده بنمود چهر به سان بتی با دلی پر ز مهر
(۶۸۸، ۱۵۹، ۴)

چو خورشید رخشنده آمد پدید زمین شد به سان گل شنبلید
(۳۰۵۶، ۲۰۰، ۳)

اما حس حماسه پرداز فردوسی، گاهی بر وصف‌های بزمی نیز تأثیر گذاشته و خورشید و ماه یا شب و روز را مانند دو عاشق و معشوق ستیزه‌جو در مقابل هم قرار داده است و صحنه عشق‌بازی آنان را به صحنه درگیری و نزاع تبدیل کرده است؛ مانند

چو از کوه بفروخت گیتی‌فروز
دو زلف شب تیره بگرفت روز
از آن چادر قسیر بیرون کشید
به دندان لب ماه در خون کشید

(۱۱۶۴-۱۱۶۵، ۱۸۸، ۴)

چو خورشید زرین سپهر برگرفت
شب تیره زو دست بر سر گرفت
ببینداخت پیراهن مشک‌رنگ
چو یاقوت شد مهر، چهرش به رنگ

(۳۹۱-۳۹۰، ۱۵۹، ۶)

چو خورشید بنمود رخشان‌کلاه
چو سیمین سپر دید رخسار ماه
بترسید ماه از پی گفت‌وگوی
به خم اندر آمد بپوشید روی

(۴۲۱-۴۲۲، ۲۳۶، ۴)

دقت در این جزئیات، مشخص می‌کند که چرا گفته‌اند که «بیان مطلب به مقتضای حال در همه زمینه‌ها از حماسه و عشق و وصف و اندرزگویی در سراسر شاهکار فردوسی در اوج کمال است»^۱ و همین کمال اعجاز در گزینش موشکافانه کلمه‌ها، ترکیب‌ها و توصیف‌هاست که فردوسی را بزرگ‌ترین حماسه‌سرا، و شاهنامه او را در زمره چند اثر بزرگ ادبی جهان قرار داده است.

رتال جامع علوم انسانی

۴۰ / نامه پارسی، س ۴۸، ش ۴۴ زمستان ۱۳۸۲